

نوشته: ویلیام گمبول مولتن*

ترجمه: حسین مریدی

مختصات و تاریخ زبان‌شناسی

توانائی افراد بشر به تکلم - کاربرد زبان به منظور ارتباط با دیگران - به قدری جهانی و طبیعی به نظر می‌رسد که بیشتر ما حتی زحمت اندیشیدن به آن را هم به خود هموار نمی‌کنیم. درست است که انسان بهنجار می‌تواند حرف بزند، همان‌طوری که می‌تواند غذا بخورد، بخوابد و راه برود، در واقع جزئی از این عادی تلقی کردن زبان کاملاً صحیح است زیرا هر فرد بهنجاری که دوران طفولیت را پشت سر گذاشته باشد می‌تواند از زبان برای ارتباط با سایر افراد بشر استفاده کند. یقیناً همین توانائی انسان به تکلم است که او را به نام «حیوان ناطق» از سایر موجودات با صراحت کامل متمایز می‌کند. البته منظور این نیست که سایر موجودات زنده با

* ویلیام گمبول مولتن William Gamwell Moulton استاد زبان‌شناسی دانشگاه پرینستون. Princeton از سال ۱۹۶۰ به جمع استادان این دانشگاه درآمده و از آن تاریخ در توسعه برنامه‌های زبان‌شناسی دانشگاه مذکور نقش مهمی ایفا کرده است. نامبرده، هم در دوره‌های لیانس و هم در دوره‌های بعد از لیانس دانشگاه پرینستون تدریس می‌نماید و در تاریخ و ساختمان زبانهای مختلف و تکامل آنها در اثر کاربرد تحقیق میکند. پرفسور

←

همنوعان خود ارتباط ندارند. آنها مسلماً با هم ارتباط دارند و حتی شیوه ارتباط برخی از حیوانات آنقدرها قابل انعطاف هست که نام «زبان» به آنها اطلاق گردد. تحقیقات دهه‌های اخیر نشان می‌دهد که زنبور عسل زبان قابل ملاحظه‌ای دارد. به تازگی متوجه شده‌ایم که ماهی یونس (Dolphins) از زبانی استفاده می‌کند که شاید از زبان زنبور عسل هم برجسته‌تر باشد. با وجود این هیچ کدام از زبانهای حیوانات، حتی به طور جزئی، هم از احاطه پیچیدگی و هم از احاطه انعطاف‌پذیری و ظرافت به پای هیچ‌یک از زبانهای افراد بشر نمی‌رسد - توانائی بشر در استفاده از زبان به مراتب از تمام موجودات زنده بیشتر است.

درست است که هر فرد پهنجاری قادر است از زبان استفاده کند اما مقایسه توانائی انسان به تکلم با غذا خوردن، خوابیدن و راه رفتن سنجشی گمراه کننده است زیرا تمام این توانائیها از طریق انتقال ژنتیک به ما رسیده است یعنی از راه ژنهایی که از والدین به ارث برده‌ایم، اما از احاطه زبان تنها توانائی حرف زدن و فهمیدن است که از طریق انتقال ژنتیک می‌رسد زبان یا زبانهایی که به آنها تکلم می‌کنیم از راه انتقال ژنتیک به ما نرسیده است، بلکه آنها را از طریق انتقال فرهنگی دریافت می‌کنیم بدین معنی که

مولتن علاقه خاصی به لهجه‌های هلندی و آلمانی، جغرافیای لهجه و استفاده عملی زبان شناسی در تدریس زبانهای خارجی دارد. مولتن درجه دکترا را از دانشگاه ییل Yale دریافت کرد و طی سه سال تحقیق در اروپا مطالعاتش نضج گرفت. بین سالهای ۱۹۵۳ تا ۱۹۵۴ در دانشگاه لیدن در زمینه زبان و لهجه‌های هلندی به تحقیق پرداخت و پنج سال بعد تحقیقاتش را در لهجه‌های آلمانی متداول در سوئیس دنبال کرد. در سال ۶۵-۱۹۶۴ به زوریخ بازگشت. تازه‌ترین تالیفش کتابی است بنام «نقش زبان شناسی در یادگیری زبان» *A Linguistic Guide to Language Learning* که در سال ۱۹۶۶ به چاپ رسید.

زبان چیزی است آموختنی نه فکری .
وقتی که می‌گوئیم زبان به‌وسیله فرهنگ منتقل می‌شود ، آموختنی است نه موروثی ، منظورمان قسمتی از تمامی مجموعه رفتار پیچیده انسان است که در اصطلاح مردم‌شناسی آن را « فرهنگ » می‌گویند . شاید از بیان این مطالب چنین استنباط گردد که در فرهنگ ساده ، زبان ساده و در فرهنگ پیچیده ، زبان پیچیده است و جز آن .
این اظهار نظر اصولاً صحیح نیست جز به معنی عام و غیر علمی آن . در جنگ‌های آمازون و جزایر گینه‌نو فرهنگ‌های به اصطلاح ابتدائی و در اروپا، آسیا و آفریقا فرهنگ‌های به اصطلاح پیشرفته وجود دارد اما زبان‌های این فرهنگها به‌طور مساوی پیشرفته و پیچیده‌اند ، در معنی عام و غیر علمی هم که زبان‌هایی نسبت به زبان‌های دیگر ساده تلقی می‌شود فقط واژگان (Vocabulary) زبان مطمح نظر است .
مسئله در زبانی که گویندگانش با فلسفه و علوم سروکار دارند کاملاً بیشتری وجود دارد تا در زبانی که گویندگانش به شکار و ماهیگیری به‌روشن ابتدائی اشتغال می‌ورزند . جز در این يك مورد استثنائی ، اگر فرهنگی « ساده » را دارای زبانی « ساده » بدانیم سخت در اشتباهیم .
چه بسا که دستور زبان او دستگامه صوتی چنین زبانی به مراتب پیچیده‌تر از بسیاری از زبان‌های موجود در فرهنگ‌های « پیشرفته » باشد و در واژگان آنها هزاران کلمه وجود داشته باشد که دارای امتیازات ظریف و دقیقی هم باشند که برای بیگانگان واقعاً خیالی پیچیده بنظر آید .
زبان‌شناسی شاخه‌ای از دانش است که به مطالعه هر زبانی از زبان‌های اجتماعات انسانی می‌پردازد . ساختمان هر کدام از آنها را مطالعه می‌کند . گوناگونیش را از لحاظ مکان و تغییراتش را در طول زمان بررسی می‌کند . ارتباطش را با دیگر زبانها در نظر می‌گیرد و می‌خواهد بداند گویندگانش

آنها چگونه تکلم می کنند. پایه تمام شاخه های زبان شناسی بر این سؤال استوار است: زبان چیست؟ چگونه کار می کند؟ چه می شود که گوینده ای چیزی می گوید و شنونده ای آنها می فهمد؟ اگر يك عمل نمونه ای ارتباط را به دقت بررسی کنیم دو جنبه کاملاً روشن در آن می بینیم - اولاً واضح است که زبان از صوت استفاده می کند. ثانیاً صوت برای انتقال معنی از گوینده به شنونده به کار می رود و چه بسا که به وسوسه افتیم و زبان را دستگاهی ارتباطی بدانیم که صرفاً شامل صوت و معنی باشد.

اگر کمی بیشتر دقت کنیم مشخص می شود که این تعریف درباره زبان حتی اولین قدم قرب به صحت نیز محسوب نمی شود. درست است که زبان شامل صوت و معنی است ولی به طور قطع شامل خیالی چیزهای مهم دیگری نیز می شود زیرا به سادگی موقعیتهائی را می توان مجسم کرد که صوت شنیده شود و معنی هم استنباط گردد بدون این که اصولاً چیزی از زبان بدانیم. به این مثال توجه کنید: فرض کنیم در ژاپون هستیم و دو نفر ژاپونی را می بینیم که با هم حرف می زنند. از زبان اولی این اصوات را می شنویم "Nām-zi desu?" و دومی بعد از استماع این اصوات به سادگی به ساعتش می نگرد و بعد این اصوات از زبانش شنیده می شود "Ni-zi desu." در این جا دو پیغام رد و بدل شده است و ما هم آنها را شنیده ایم و به سادگی معانی آنها را نیز دریافته ایم. اولی قطعاً پرسیده است: ساعت چند است؟ و دومی هم پاسخ داده: «ساعت دو است» زیرا ساعت خود ما هم صحت این استنباط را تایید می کند. گرچه اصوات را شنیده و معنی را دریافته ایم اما چیزی از زبان ژاپونی نمی دانیم.

درک این منظور بستگی به رابطه صوت و معنی دارد که می بایستی بررسی شود یعنی باید بدانیم کدام قسمت صوت نماینده کدام قسمت

معنی است و چگونه جمله اول پرسشی و جمله دوم خبری است و جز آن . بنابراین صوت و معنی زبان نیستند بلکه فقط جنبه‌های خارجی و قابل مشاهده زبانند . به معنی دقیقتر زبان نه صوت است و نه معنی بلکه رابطه بین صوت و معنی است که جز به صورت غیر مستقیم و به طور استنباطی قابل مشاهده نیست . برای این که صوت و معنی را بشناسیم و رابطه آنها را با هم درک کنیم و بدانیم زبان چگونه به وجود می‌آید ، باید گفتاری را به عنوان نمونه بررسی کنیم - چیزی را که گوینده‌ای می‌گوید و شنونده‌ای دریافت می‌کند . چه می‌شود که این پیغام به صورت فرمول درمی‌آید و چگونه به شنونده منتقل می‌گردد و چطور شنونده آنرا دریافت می‌کند . بنظر می‌آید که در جریان رابطه صوت و معنی یازده مرحله مختلف وجود دارد که به اجمال و جدا از هم بررسی می‌شوند .

مرحله اول : تنظیم نشانه‌های دلالت

اولین قدمی که گوینده باید بردارد تنظیم پیامش به واحدهای دلالت است آن چنان که در این اقدام پیغام به شکلی خاص درآید تا بانشانه‌های حاملش متناسب گردد و به همین دلیل این مرحله را «تنظیم نشانه‌های دلالت» می‌نامیم .

هرگاه وقوع موقعیتی مشابه آنچه در ژاپون تصور کردیم در کشوری اتفاق افتد که مردمش به زبان انگلیسی حرف می‌زدند ، این اصوات را می‌شنیدیم :

“What time is it?” “It’s two o’clock.” در جمله پرسشی واحد دلالت *time* بکار برده می‌شود که در جمله‌هائی نظیر “I don’t have time” و

"I saw him last time." نیز دیده می‌شود و اما در پاسخ جمله پرسشی مذکور از واحد عجیبی چون *o'clock* استفاده می‌شود که فقط در جمله‌های نوع خود متداول است.

دیدیم که در زبان انگلیسی از دو واحد مختلف دلالت استفاده شد، در حالی که در زبان فرانسه هم برای پرسش و هم برای پاسخ یک واحد دلالت معمول است:

"Quelle heure est-il?" — "Il est deux heures." (با توجه به *heure* که مفرد و *heures* که جمع است.) در زبان آلمانی نیز از یک واحد دلالت استفاده می‌شود:

"Wieviel Uhr ist es?" — "Es ist zwei Uhr." در حالی که واحد دلالت *uhr* آلمانی با واحد دلالت *hour* در زبان انگلیسی مطابقت نمی‌کند. (برای این واحد دلالت در آلمانی از واحد *Stunde* استفاده می‌شود) که همانند واحدهای *watch* و *clock* در انگلیسی است.

هلندیها همین مطلب را طور دیگری بیان می‌کنند: "Hoe laat is het?" — "Het is twee uur." واحد دلالت *laat* در جمله‌های دیگری با واحد دلالت *late* در انگلیسی تطبیق می‌کند، بدین معنی که "Hoe laat is het?" مطابق با "How late is it?" است. واحد دلالت *uur* که در زبان هلندی در جمله پاسخی بکار می‌رود، شبیه واحد دلالت *heure* در فرانسه است که در جمله‌هایی با واحد دلالت *hour* در انگلیسی مطابقت می‌کند ولی برخلاف واحد *heure* فرانسه آنرا فقط در جمله پاسخی بکار می‌برند و هرگز در جمله پرسشی از آن استفاده نمی‌شود. در زبان ژاپونی نیز، هم در جمله پرسشی و هم در جمله پاسخی از واحد دلالت *zi* — استفاده می‌شود:

"Nam-zi desu ka?" — "Ni-zi desu." و این واحد دلالت با واحد دلالت *heure*

در فرانسه، واحد دلالت *Uhr* در آلمانی، و واحد دلالت *uur* در هلندی فرق می‌کند - زیرا در هیچ موردی جز پرسش و پاسخ به کار برده نمی‌شود. به طوری که مشاهده شد، هر کدام از پنج زبان مذکور برای بیان مقصود یکسانی با نشانه‌های کاملاً متفاوتی به دلالت همانندی رسیدند. چون سخن از استعاره به میان آوریم هر زبانی با گردآوری خرد و ریزه‌هایی از آنچه گویندگانش بکار می‌برند نمادهایی (symbols) می‌آفریند که هر کدام به تنهایی از نوعی واحدهای دلالت خاص خود برخوردار است: در زبان انگلیسی همین واحد دلالت *time* را در چنین جمله‌هایی بکار بردیم:

"I saw him last time." "I don't have time." "What time is it?"

از طرف دیگر در زبان فرانسه برای جمله‌های معادل این سه جمله از سه واحد دلالت متفاوت استفاده می‌شود: "Quelle heure est-il?" "Je n'ai pas le temps." "Je l'ai vu la dernière fois." در زبان آلمانی واحد *uhr* بر همه انواع ساعتها دلالت میکند اما در زبان انگلیسی برای ساعت‌های مختلف واحدهای دلالت متفاوتی بکار می‌رود: *watch* برای ساعت مچی و *clock* برای ساعت دیواری. به طور خلاصه، هر زبانی دارای واحدهای دلالت منحصر به خود می‌باشد و هر پیغامی باید ابتدا به واحدهای دلالت آن زبان تنظیم گردد.

مرحله دوم: تنظیم نشانه‌های دستوری

همین که گوینده‌ای واحدهای دلالت پیغام ارسالی خود را برگزید، کار بعدیش پیدا کردن واحدهای دستوری و مرتب نمودن این واحدها است به شیوه‌ای که دستور زبانش ایجاب می‌کند، مثلاً برای ساختن پیغامی با این واحدهای دلالت *boy* و *buy* و *watch* با توجه به راه‌های متفاوت، می‌توانیم پیغام خود را این طور ترکیب کنیم *The boy buys the watch* برای ساختن این

پیغام به زبان انگلیسی ناگزیر عناصر معنایی دیگری به واحدهای دلالت اضافه کردیم که بنا بر رسم معمول «معنی دستوری»^۲ نامیده میشوند. غرض از اضافه کردن معنی دستوری این است که معین کنیم *boy* و *watch* به صورت مفرد یا *boys* و *watches* به صورت جمع باید بکار برده شود و همین طور *boy* و *watch* را بصورت نکره بگیریم و یا از *the watch* و *the boy* که معرفه‌اند استفاده کنیم. به طوری که مشاهده می‌شود در صورتی که *boy* به صورت مفرد بیاید عنصر دستوری *s*- به واحد *buy* باید اضافه گردد: *The boy buy-s the watch.* و اگر زمان گذشته مورد نظر باشد (*bought*) بکار می‌بریم، که در این صورت ملزم به اضافه کردن عنصر دستوری *s*- نیستیم.

برای واحدهای دستوری که در این مرحله از تنظیم نشانه‌ها بکار برده می‌شوند چه نامی اختیار کنیم - مثلاً برای شش واحد دستوری این جمله *The boy buy-s the watch* اصطلاح واژک *morpheme* را می‌پذیریم که از کلمه *morphé* یونانی به معنی صورت گرفته شده است و به کوچکترین واحد دستوری اطلاق می‌گردد.

باید توجه داشت که بعضی از واژکها کلمه‌اند مثل *buy*، *boy*، *the watch* و برخی از کلمه کوچکترند مثل *s*- در *buy-s* یا *ing* در *buy-ing* برخی از واژکها با واحدهای دلالت رابطه نسبه دوری دارند مثل *the*، *s*- در *boy-s* و بالاخره واژکهایی که بنظر نمی‌آید هیچ‌گونه ارتباطی با واحدهای دلالت داشته باشند مثل *to* در این مثال: *The boy wants to buy a watch.*

جائی که واحد دستوری واژک باشد، طرح اساسی دستوری مربوط به ترکیب می‌شود، بدین معنی که دو یا چند صورت دستوری برای تهیه صورت بزرگتری باهم آورده می‌شود، مثلاً اگر در زبان انگلیسی دو واژک

the boy را به این صورت *boy the* بکار بریم ترکیبی درست نکرده‌ایم - چیزی به دو واژه اضافه نشده است، زیرا کل *boy the* جز اجزاء *boy* و *the* چیز دیگری نیست حال اگر آنها را به ترتیب *the boy* بکار بریم با ترکیبی که درست کردیم چیزی هم به واحدهای *boy* و *the* اضافه می‌کنیم که همان معنی ترکیبی است .

یکی از جلوه‌های حیرت‌انگیز زبان این است که تمام دستورها آن - چنان طرح شده‌اند که هر گاه گوینده سخنی بگوید، شنونده بتواند آنرا بفهمد، بدون اینکه قبلاً آن سخن را گفته یا شنیده باشد، در حالی که هیچ - گونه محدودیت نظری هم در مورد تعداد جمله‌هایی که می‌توان بکاربرد وجود ندارد. چگونه زبان آدمی می‌تواند چنین قابلیت انعطاف پذیری - شکفت‌انگیزی داشته باشد؟ پاسخ این است که تمام زبانها با طرحهای دستوری ماهرانه‌ای که دارند این کار را انجام می‌دهند. اولاً هر زبانی کلمات را به طبقه‌های معدود و مختلفی دسته‌بندی می‌کند که به نام «اجزاء، کلام» مرسوم شده‌اند و هر طبقه کارهای دستوری معینی عهده‌دار است که ویژه همان گروه خاص خود می‌باشد، مثلاً در انگلیسی اسم هم فاعل جمله می‌شود و هم مفعول جمله و افعال عنصر اصلی می‌شوند .

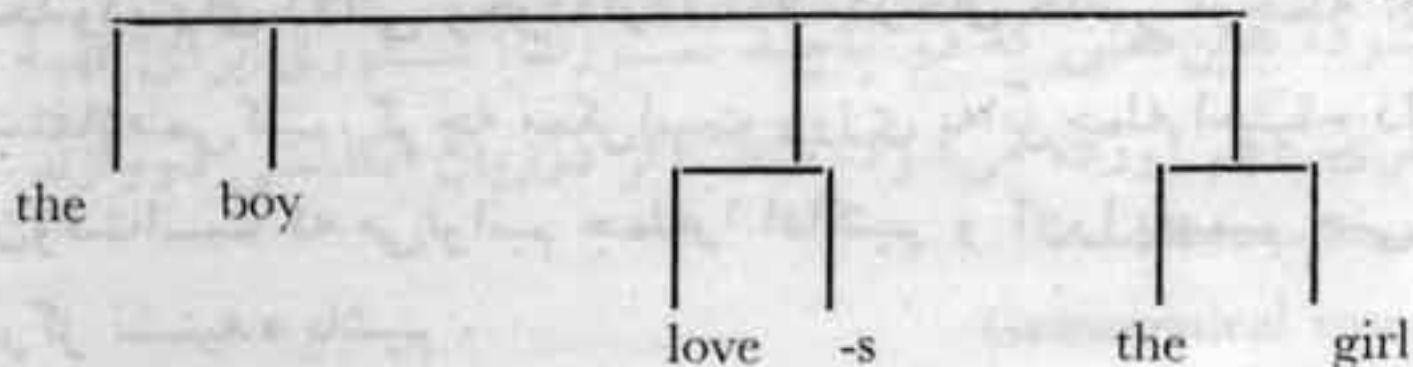
به این ترتیب با هزار اسم مثل *fire* ، *water* ، *snow* و هزار فعل مثل *burn* ، *boil* ، *melt* می‌توانیم 1000×1000 یعنی یک میلیون جمله بسازیم - جمله‌هایی نظیر *Snow melts*، *Fire burns*، *Water boils* البته در این مورد محدودیتهای دلالتی وجود دارد، مثلاً در حال حاضر از جمله *Snow boils* استفاده نمی‌کنیم. گرچه ممکن است روزی به این جمله احتیاج داشته باشیم. آن وقت است که می‌توانیم جمله را ادا کنیم و آنرا بفهمیم حتی اگر آنرا هرگز نشنیده باشیم .

گرچه تمام زبانها در این زمینه محدودیت اختصاصی دارند ولی طرحهای موجود در زبان از خطر اختصاصی بودن بیش از حد جلوگیری می‌کند. مثلاً در زبان انگلیسی girl اسمی است که هم می‌تواند فاعل جمله باشد: The girl sings. و هم مفعول جمله: The boy loves the girl. در این صورت با هزار اسم و هزار فعل می‌توان $1000 \times 1000 \times 1000$ یعنی یک بلیون جمله ساخت زیرا هر اسمی می‌تواند هم نقش فاعل را ایفا کند و هم نقش مفعول را. البته اگر اسمی ایفاگر بیش از یک نقش باشد، در این صورت باید به دستور زبان چیزی افزود که ممیز حالت فاعلی و یا حالت مفعولی آن باشد. در زبان انگلیسی این وظیفه را ترتیب کلمه در جمله عهده‌دار است، مثلاً در جمله The boy loves the girl ترتیب کلمه در جمله نشان می‌دهد که The boy فاعل جمله است، در حالی که در این جمله ایفاگر نقش مفعول است:

طرح دیگری که موجب تغییر پذیری زبان می‌شود تنظیم واژکها و کلمات است. ترتیب واژکها و کلمات البته نه فقط به توالی ساده، آن چنان که یکی بعد از دیگری قرار بگیرد، بلکه به طریقی که تقریباً در لایه‌های متوالی ساختمان کلام قرار گیرند، به طوری که یکی در داخل دیگری جای بگیرد بدون هیچ گونه محدودیت نظری. مثلاً حتی جمله‌ای به سادگی: The boy loves the girl سه لایه تنظیمی متفاوت دربر دارد. در درجه اول، این جمله دارای چنین ساختمانی است: The boy + loves the girl در دو مرحله بعد

آنرا می‌توان چنین ترکیب کرد: The boy + loves + the girl

و یا The + boy + love + -s + the + girl.



با وجود این طرح تازه‌تر دیگری نیز وجود دارد که به نظر می‌آید همه زبانها برای این که قابلیت انعطاف و تغییرپذیری بیشتری بدست آورند از آن استفاده می‌کنند این طرح جدید تبدیل^۴ نامیده می‌شود. برای نمونه به مطالعه ساختمان دستوری جمله The boy buys the watch. می‌پردازیم. ساختمان تبدیلی مجهول این جمله چنین خواهد شد The watch is bought by the boy. ساختمان تبدیلی استفهامی، منفی و منفی استفهامی آن نیز به ترتیب بدین قرار است:

Does the boy buy the watch?

The boy doesn't buy the watch.

Doesn't the boy buy the watch?

نمونه‌های دیگر تنظیم تبدیلی جمله بدین سان است:

(the boy) who buys the watch.

(the watch) that the boy buys.

(it was easy) for the boy to buy the watch.

از آنجائی که تنظیم تبدیلی متوالی، از لحاظ نظری، نامحدود است، بنابراین چیزی به اسم «طولانی‌ترین جمله» وجود ندارد زیرا هر چه جمله‌ای طولانی‌تر باشد با تبدیلهای بیشتری می‌توان چیزهای دیگری به آن افزود.

مرحله سوم: تنظیم دستگاه صوتی^۵

وقتی که گوینده‌ای پیغامش را از لحاظ دستوری کاملاً تنظیم کرده باشد، باید دانست که پیغامش از یک عده واژگها تشکیل یافته است. (البته می‌دانیم که این «عده واژگها» ممکن است از لحاظ لایه‌های تنظیمی دارای بافت داخلی پیچیده‌ای باشند، اما لااقل به ظاهر واژگها، صرفاً به دنبال

یکدیگر قرار دارند .) آنچه گوینده در این مرحله باید انجام دهد تبدیل واژگها به صوت است تا بتواند پیغام خود را به شنونده منتقل کند. ساده ترین راه این است که هر واژگ را مستقیماً به صوت تبدیل کند، یعنی هر واحد دستوری (واژگ) را به یک واحد صوت تبدیل نماید . جمله ای مثل: Boy loves girl. بنا بر آنچه گذشت به چهار واحد مختلف صوتی احتیاج دارد: هر واحد برای یک واژگ boy, love, -s, girl اگر در زبانی فقط سی ناچهل واژگ وجود می داشت فرستادن پیغام روشی بسیار ساده و دلپسند بود اما در واقعیت عملی، هر زبان هزاران هزار واژگ دارد. بنا بر این روش ماهرانه تری را باید اعمال کرد. کاری که زبان انجام می دهد این نیست که هر واحد دستوری (هر واژگ) را به یک واحد صوتی تبدیل کند بلکه باید هر واژگ را بصورت یک یا چند واحد صوتی درآورد. به این واحدهای صوتی در اصطلاح واج می گویند . (واج یا phoneme از لغت یونانی phōnē به معنی «صوت» گرفته شده است) مثلاً در زبان انگلیسی واژگ if را به دو واج /if/ واژگ cough را به سه واج /kof/ ، واژگ shift را به چهار واج /šift/ و همین طور واژگ thrift را به پنج واج /θrift/ و واژگ glimpse را به شش واج /glimps/ تبدیل می کنیم . تصادفاً تعدادی محدود از واژگها نیز فقط در یک واج تنظیم می شوند - مثلاً واج /-z/ در /baiz/buys یا واج /t/ در /koft/ coughed . اما این کار ضرورتاً جزء سیستم کار نیست .

این طرح تنظیم هر واحد دستوری (واژگ) به یک یا چند دستگاه صوتی (واج) کاری فوق العاده ماهرانه و مقرون به صرفه است . اگر تبدیل هر واژگ فقط به یک واج میسر بود شماره واژگهای هر زبان به اندازه صداهائی می شد که گوش به آسانی از یکدیگر تمیز می داد، اما از آنجا که هر واژگ به یک یا چند واج قابل تبدیل است، اگر در زبانی، مثلاً سی واج وجود داشته

باشد (تعداد نسبه متعادل در زبانهای دنیا) هر واژه حداکثر از پنج واج تشکیل می‌شد (محدودیت میانگین) در چنین زبانی، از لحاظ نظری بیست و پنج میلیون صورت واژگی مختلف وجود می‌داشت.

با بررسی چگونگی تبدیل واجهای هر زبان به صداهای شنیدنی و این که صداها چگونه به واژه تبدیل می‌شوند به این نتیجه می‌رسیم که در هر واج دوبافت بچشم می‌خورد: اولاً در هیچ زبانی وقوع واجها به هر ترتیب یا توالی ممکن میسر نیست، مثلاً در زبان انگلیسی شروع واژگهائی با /pl- / یا /bl- / /sl- / به ترتیب در کلمات play و blow و slow میسر است اما بافت این واژگهها /tl- / /dl- / ، /pl- / و دیگر واژگهائی با توالی و ترادفهای دیگر مقدور نیست. هر زبانی محدودیت مؤکدی در نوع خود دارد. نتیجه آن که گویندگان هیچ زبانی مجاز نیستند غیر از صوتهای محدود واژگهها که نظراً در آن زبان وجود دارد استفاده کنند، با وجود این در هر زبانی بیش از نیاز عملی گویندگانش واژه هست. در زبان انگلیسی صورتهای tub و tube و tab (وان حمام، لوله و برکه) بکار برده می‌شود اما تا بحال از صورتهای toyb tibe ' tob ' teb ' tabe ' tib , teeb که صورتهای ممکن و مجازی هستند استفاده نشده است. اما در صورتی که ضرورت ایجاب کند صورتهای مذکور آماده‌اند تا از آنها در صورت لزوم استفاده شود. در هر زبانی بافتهای زیادی وجود دارد که با استفاده از آنها واجهای آن زبان به اصوات شنیدنی تبدیل می‌شوند، مثلاً، واج انگلیسی /p/ از لحاظ واج‌شناسی انسدادی، لبی بی‌آوا، و واج /b/ انسدادی، لبی آوایی است و واج /f/ انقباضی، لبی بی‌آوا و واج /v/ انقباضی، لبی آوایی و واج /m/ خیشومی، لبی است. البته واضح است که این پنج واج به همین سادگی تبدیل به صدا نمی‌شوند بلکه دستگاه ساختمانی فشرده‌ای دارند که از (/p/ و /f/) بی‌آوا (/b/ و /v/) آوایی، (/p/ و /b/) انسدادی، (/f/ و /v/) انقباضی و (/m/) خیشومی

درست شده است. صامتهای دندانی در زبان انگلیسی دارای بافت مشابهی هستند که بدین ترتیب (/t/, /d/) بی آوا (/θ/, /ð/) آوایی، (/d/, /t/) انسدادی، (/φ/, /θ/) انقباضی، (/n/) دندانی اند. این نوع قرینه‌های بسیار ماهرانه و مقرون به صرفه اغلب بچشم می‌خورد ولی فقط در قسمتی از این دستگاه مثلاً صامتهای غشائی که در زبان انگلیسی فقط شامل واج بی آوای /k/ و واج آوایی /g/ و خیشومی (در sing) است اما در واجهای انقباضی مطابقت آوایی و بی آوا دیده نمی‌شود.

مرحله چهارم نهمین: ارسال، انتقال و دریافت

بعد از این که سه مرحله اول در گفتار نمونه‌ای به طرز کامل روی داد یعنی پیغام (۱) از لحاظ دلالت (۲) از لحاظ دستوری و (۳) از لحاظ فنوی-لوژیکی تنظیم گردید برای پنج مرحله بعدی آماده‌ایم. دو مرحله برای ارسال یک مرحله برای انتقال و دو مرحله برای دریافت وجود دارد. پیغام همان-طوری که تا به حال تنظیم گردیده شامل توالی و ترادف واجها بوده است. در مرحله (۴) گوینده دستورها را از مفز به دستگاه گفتار می‌فرستد تا برای ساختن هر واج حرکت‌های لازم را انجام دهند. در مرحله (۵) دستگاه گفتار با انجام این حرکات مولکولهای هوای را به ارتعاش درمی‌آورد و صداهای شنیدنی را تهیه می‌کند. در مرحله (۶) این ارتعاشها از دهان گوینده بیرون می‌آید و به هر شنونده‌ای که در فاصله مناسبی باشد منتقل می‌شود. در مرحله (۷) این ارتعاشها، ارتعاشهای متقابل و مشابهی در گوش میانی و درونی شنونده بوجود می‌آورد. در مرحله (۸) انرژی این ارتعاشها، از گوش شنونده به مفز او برده می‌شود.

مرحله نهم تایازدهم : دریافت فنولوژیکی، دستوری و دلالت^۷

از این جا به بعد مرحله دریافت شروع می‌شود. به محض این که مفرز شنونده انرژی پیغام را دریافت کرد بایستی (۹) از احاطه دلالت، به تعبیر آن بپردازد، این دریافت میسر نمی‌شود مگر اینکه شنونده نیز تمام معیارهای سنجش گوینده را در مفرز خود داشته باشد - بدین معنی که زبان گوینده را بداند. فرض می‌کنیم که چنین باشد.

چگونه این دریافت حاصل می‌شود؟ برای این که بتوانیم به این سؤال دقیق و صحیح جواب دهیم باید داخل مفرز گوینده را ببینیم و این کاری است محال اما امکان اعمال مشاهداتی غیر مستقیم و مفید هست. اصولاً چنین بنظر می‌آید که شنونده آنچه را که می‌شنود با معلومات زبان خود مطابقت کند البته برای انجام این کار لازم نیست که تمام پیغام را به ترتیب از احاطه دستگاه صوتی، دستوری و دلالت تعبیر کند بلکه کافی است، که از یک قسمت معیارهای سنجش به قسمت دیگر با شتاب ترددی ایجاد کند تا تمام کلیدهای لازم را در اختیار بگیرد. فرض می‌کنیم شنونده‌ای این جمله ناتمام را به انگلیسی آمریکائی *He was writing/riding* با صدائی که بین /t/ و /d/ است، بشنود. از احاطه دستگاه صوتی می‌داند که صدائی بین /t/ و /d/ در این زبان وجود ندارد و می‌بایستی آنرا یا به /t/ و یا به /p/ تعبیر کند زیرا معیار بینابینی وجود ندارد. معیارهای دستور به شنونده می‌گوید که کلمه منظور می‌تواند *writing* یا /t/ یا *riding* یا /d/ باشد، زیرا این دو فعل در زبان انگلیسی وجود دارند، لذا برای رسیدن به نتیجه به معیارهای دلالت مراجعه می‌کند. اگر جمله این‌طور تمام شود *He was writing/riding a letter.* او میداند که کلمه منظور *writing* است با

/t/ و اگر جمله به این ترتیب ختم شود: "I was writing/riding a horse." معلوم می‌شود که کامه منظور riding است با /d/ .

پیغامی که گوینده می‌فرستد شامل یک دسته متوالی از واژگهاست که به یک دسته متوالی واج تبدیل می‌شوند. البته شنونده واجهارا می‌شنود و به تعبیر آنها می‌پردازد اما در عین حال به علت آشنائی با دستور زبان به بازسازی و تعبیر بافتنهائی مشغول می‌شود که در ماورا آنچه می‌شنود قرار دارد، مثلاً فرض می‌کنیم این جمله را شنونده‌ای دریافت کند .

"The man is horrified by his son's being accused of stealing." (مرد از این که پسرش به دزدی متهم شود به وحشت می‌افتد.) از لحاظ ساختمان سطحی، جمله مثال جمله مجهولی است که فاعلش the man فعلش is horrified و متمم آن by his son's being accused of stealing شد، قسمت آخر جمله خود تعبیر مجهول دیگری دارد - از being accused با معرف his son's و متمم of stealing اما در سطح دستوری عمیق تر این جمله را می‌توان ترکیبی تبدیلی از چهار جمله معلوم متفاوت دانست از این قرار :

Something horrifies the man ,

The man has a son,

Someone accuses the son of something,

The son steals .

چون شنونده زبان گوینده را می‌داند می‌تواند این نوع جمله‌های دستوری عمیق را بازسازی کند و به تعبیر دلالت کاملی از آنها از لحاظ دستور سطحی بپردازد .

در بندهای قبلی رویداد گفتاری نمونه‌ای را توصیف کردیم و حالا می‌خواهیم بدانیم که زبان‌شناس برای نشان دادن جنبه‌های مختلف زبان

باچه‌اموری سروکار دارد این‌امور عبارتند از دلالت^۸ که مطالعه معیارهای سنجش معناست. واژه‌شناسی^۹ که به مطالعه کلی واژگها^{۱۰} و «واژه‌های^{۱۱}» زبان مخصوصاً اقلامی که دارای معرفهای معنایی واضحی هستند می‌پردازد (مثلاً boy و buy و watch در مقابل to و a و s- و the) (به اختلاف بین واژه‌شناسی Lexicology مطالعه واژه‌های زبان و Lexigraphy لغت‌نویسی یا فن نوشتن فرهنگهای مختلف توجه داشته‌باشید) دستور زبان شامل مطالعه معیارهای دستور است.

واج‌شناسی Phonology (یا در اصطلاح آمریکائی Phonetics آواشناسی) مطالعه معیارهای واجی است. آواشناسی عضوی Articulatory phonetics مطالعه حرکات اعضاء صوتی در تهیه صداهای گفتار ادا می‌شوند) آواشناسی فیزیکی Acoustic phonetics به مطالعه روشی می‌پردازد که چگونگی دریافت صداهای گفتار را به وسیله گوش آدمی نشان می‌دهد و آواشناسی شنوایی Auditory phonetics روشی دریافت صداهای گفتار را به وسیله گوش آدمی مطالعه می‌کند.

شاخه‌های دیگر زبان‌شناسی مربوط به گونه‌گونی زبان، تغییرات زبان، و همبستگی‌های زبان میشود. ^{زبان علم انسانی} جغرافیای زبان‌شناسی Geographical Linguistics چگونگی دیگر گونه‌های زبان را در محیطهای جغرافیائی بحث می‌کند، مثلاً این‌که تلفظ کلمه barn (با /r/) در نیوانگلند غربی با تلفظ bahn (بدون /r/) در نیوانگلند شرقی مطابقت دارد و چگونه این اختلاف بوجود آمده است. جغرافیای زبان‌شناسی بنا به عرف با گونه‌گونی زبان طبقات مختلف اجتماع

۹- Lexicology

۸- Semantics

۱۱- Lexicon

۱۰- Morphemes

نیز سر و کار دارد گرچه اخیراً این وظیفه را زبان شناسی اجتماعی Sociolinguistics بعهده گرفته است.

به تمام شاخه‌های زبان شناسی معمولاً زبان شناسی همزمانی Synchronic Linguistics می‌گویند - یعنی مطالعه زبان در زمانی مشخص، که در مقابل زبان شناسی در زمانی Diachronic Linguistics قرار می‌گیرد - یعنی مطالعه تغییرات زبان در طی زمان.

در این قسمت از زبان شناسی دو شاخه اصلی دیده می‌شود یکی زبان شناسی تاریخی Historical Linguistics که گسترش تاریخی زبان را بررسی می‌کند و دیگری زبان شناسی تطبیقی Comparative Linguistics است که به مطالعه روابط تاریخی زبانها توجه دارد و کارش گروه‌بندی زبانها به خانواده‌ها و خانواده‌های کوچکتر است.

از آنجا که زبان ما ملک انحصاری بشر است با توجه به نقش پر اهمیت و آشکارش در زندگی اجتماعی، تعجبی ندارد که در قرنهای متمادی مردم در نقاط مختلف دنیا به مطالعه آن پرداخته باشند. یکی از موفقیت‌های اولیه و در عین حال پر ارزشی که در تمام تاریخ، زبان شناسی از آن برخوردار گردیده دستور زبان کامل و با ارزش سانسکریت است که به Pānini دانشمند هندی (سنه ۳۰۰ ق.م) نسبت داده می‌شود. هر زبانی در طی زمان تغییر می‌کند ولی هدف از تدوین این توصیف دستوری مثل سایر توصیف‌های دستوری این بود که زبان نوشته‌های مقدس را ثابت و تغییرناپذیر نگهدارد. قرن‌ها بعد همین انگیزه دستور نویسان عرب و فضیله یهود را بر آن داشت تا دستور زبان عربی و عبری کلاسیک بنویسند.

اگرچه زبان شناسی جدید تحت تأثیر نوشته‌های قدیمی به ویژه آنها که از دستور نویسان سانسکریت به جامانده بوده است ولی این دستورها را اصولاً بر اساس رسوم فضیله اروپا نگاشته شده‌اند. مثل بسیاری از

شاخه‌های علوم جدید ریشه این علم نیز در تحقیقات نظری و فلسفی یونانیان باستان دیده می‌شود. در سده چهارم قبل از میلاد افلاطون فیلسوف یکی از پرسشهای اساسی زبان‌شناسی را به این شرح مطرح کرد: آیا بین کلمه‌ها و چیزهایی که آنها را با کلمه‌ها نامگذاری می‌کنند رابطه‌ای ضروری برقرار است؟ گرچه افلاطون معتقد به وجود چنین رابطه‌ای بود ولی برجسته‌ترین شاگردش ارسطو نقطه مقابل نظر او را گرفت: بدین معنی که رابطه صورت و معنی کلمه‌ای صرفاً بستگی به قرارداد و توافق ضمنی دارد که در میان گویندگان زبان منعقد است و این نظری است که ما امروز قبول کرده‌ایم، زیرا دلیل قانع‌کننده وجود ندارد که حیوانی چون سگ را به زبان انگلیسی dog به زبان آلمانی Hund، به زبان فرانسه chien به زبان اسپانیایی perro، به زبان روسی sobaka و قس‌ای‌ها نامید.

یونانیان به مطالعه زبانهای خارجی علاقمند نبودند و مطالعاتشان در زمینه زبان تقریباً به زبان یونانی منحصر می‌شد. گوئی که زبان خود را نمایندگی صورتهای مختلف تفکر جهانی بشر می‌دانستند. گرچه مشاهدات آنها در زبان تقریباً به‌واژه‌های فلسفی منحصر می‌شد، بسیاری از عقایدشان را هنوز هم در زبان‌شناسی جدید می‌پذیرند. مثلاً نظریه اجزاء کلام، تقسیم جمله به فاعل و مسند و طبقه‌بندیهای تصریفی، مثل تذکیر و تأنیث، مفرد و جمع، حالت، شخص، زمان و وجه. رومی‌ها که از برداشت یونانیها برخوردار بودند با اندک تغییری در زبان خود، لاتین، نظریه یونانی‌ها را اعمال داشتند. یک بار دیگر دستورهائی نوشته‌شد تا صورتهای قدیمی زبانی را که کهنه‌شده بود حفظ کنند. دستورهائی زبان لاتین دناتوس Donatus در قرن چهارم بعد از میلاد و پریشیان Priscian در قرن ششم میلادی دو مثال برجسته‌اند بر این اظهار نظر، زیرا این دو دستور زبان وقتی نگاشته شد که در زندگی روزمره مردم از زبان لاتین کلاسیک خبری نبود. زبان لاتین حتی

مدتها بعد از سقوط امپراطوری روم، قرن‌ها در اروپای غربی زبان آموزشی بود و مطالعه دستوره‌های زبان لاتن قرن‌ها «زبان‌شناسی» دنیای غرب را تشکیل می‌داد.

بنا بر عرف آغاز زبان‌شناسی جدید را اواخر سده هجدهم و اوائل سده نوزدهم می‌دانند یعنی زمانی که دانشمندان برای اولین بار با روشهای علمی و تفصیلاتی از ارتباط زبانها بایکدیگر به ویژه زبانهای هندواروپائی سخن بمیان می‌آورند، اهم مطالعات زبان‌شناسی قرن نوزدهم مربوط به زبان‌شناسی تاریخی-تطبیقی می‌شود. اواخر قرن نوزدهم پیشرفتهای سریعی در زمینه آواشناسی و جغرافیای زبان‌شناسی پیدا شد ولی علایق ناضلانه زبان‌شناسان بازم جنبه تاریخی داشت. زبان‌شناسی در زمانی Synchronic Linguistics عرفاً از زمانی شروع می‌شود که سخنرانی‌های فردیناند دو سوسور دانشمند سوئسی در کتاب Cours de linguistique générale (تقریری در زبان‌شناسی عمومی) در سال ۱۹۱۶ پس از مرگش بچاپ رسید. از آنجا که سوسور برای اولین بار اهمیت زیادی برای ساختمان زبان قائل شد مطالعه در این زمینه «زبان‌شناسی دستوری Structural Linguistics» نام گرفت. در دهه‌های بعدی عقاید مشابهی در نقاط دیگر دنیا مقبول افتاد و گسترش یافت این عقاید به ویژه از طرف فرانز بواز Franz Boaz آمریکائی-آلمانی، ادوارد سپیر Edward Sapir آمریکائی و لئونارد بلوم فیلد Leonard Bloomfield و تر و بتسکی Trubetzkoy روسی انتشار یافت. اهمیت مطالعات این دانشمندان بیشتر ناشی از این است که در زمینه زبانهای کار کردند که قبلاً درباره آنها هیچ‌گونه بررسی نشده بود.

راجع به زبان‌شناسی امروز چه باید گفت؟ اولاً متوجه می‌شویم که عرف زبان‌شناسی در زمانی و زبان‌شناسی هم‌زمانی در آثار دانشمندان چون رومن جکبسن Roman Jakobson آمریکائی که اصلاً روسی است و

و آندره مارتین André Martine فرانسوی مطلب واحدی را تشکیل می‌دهند. ثانیاً علایق مجددی در تعیین نظریه‌های جامع زبان‌شناسی به ویژه در آثار وان لوئی جلمسلو Dane Louis Hjelmslev و نوم چامسکی Noam Chomsky آمریکائی چشمگیر است. چامسکی خدمت خاصی در تجدید وحدت دستور زبان جدید و دستور زبان عرفی یونانی-رومی نموده است. بالاخره شاید برجسته‌ترین توسعه زبان‌شناسی باکشانده شدنش به زمینه‌های وابسته به آن صورت می‌گیرد مثل روانشناسی زبان Psycholinguistics مردم‌شناسی زبان Anthropological Linguistics و زبان‌شناسی ریاضی Mathematical Linguistics و همین‌طور علاقه تازه‌ای که فلاسفه به زبان‌شناسی پیدا کرده‌اند، یا استفاده از ابزار کار در زبان‌شناسی در زمینه‌هایی چون ترجمه و تدریس زبان خارجی. در دهه‌های گذشته مطالعات در زبان‌شناسی شده است اما مثل سایر زمینه‌های علمی هر چه بیشتر درباره موضوع کار خود می‌آموزیم به کمی اطلاعات خود بهتر واقف می‌شویم.

ژویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رسال جامع علوم انسانی